

فلسفه و هنر

گزارشی از بیست و چهارمین همایش بزرگداشت حکیم صدرالمتألهین (ملاصدرا)

(خرداد ۱۳۹۹؛ تهران)

در ادامه مشروح سخنان حضرت آیت‌الله
سیدمحمد خامنه‌ای، رئیس بنیاد حکمت اسلامی
صدرا، در این همایش آمده است.

«الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی
محمد و علی آله الطیبین الطاهرین»

موضوع این همایش، فلسفه و هنر و بیان مناسبات
و روابط این دو با یکدیگر است. بنابراین باید به تعریف
این دو توجه کرد؛ اولاً، فلسفه به این صورت تعریف
شده است: فلسفه، دانش و علمی است که از «موجود
بما هو موجود» یعنی در اصل، از وجود و انواع آن و
صفات و عوارض ذاتی آن بحث میکند. بنابراین فلسفه
در باره همه موجوداتی که بنحوی دارای ویژگی وجود
هستند و از هستی بهره‌مندند، گفتگو میکند. در مرتبه
اعلی، وجود مطلق است؛ وجودی که واجب و اصل
وجود است؛ وجودی که دارای صفات و بتعبیری
اسماء است. این صفات و اسماء گرچه وصف ذات
الهی و ذات اصل وجود است، دارای جلوه‌هایی در
عالم است که ما آنها را به عناوینی مثل علم الهی،
قدرت الهی و صفات کمالیه الهی می‌شناسیم.
همانطور که میدانید صفات کمالیه الهی به دو دسته
تقسیم میشود: صفات جلالیه و صفات جمالیه.

بیست و چهارمین همایش از سلسله همایشهای
بزرگداشت حکیم ملاصدرا با موضوع «فلسفه و
هنر» در خردادماه ۱۳۹۹ بصورت مجازی برگزار شد.

موضوع «فلسفه و هنر» در جلسه مورخ
۹۸/۸/۲۸ شورایعالی بنیاد حکمت اسلامی صدرا
بتصویب رسید و با انجام مقدمات، فراخوان مقاله در
تاریخ ۹۸/۱۰/۲۳ اعلان گردید. در پی اعلام فراخوان
مقاله و در مدت تعیین شده، در مجموع ۱۲۳ مقاله به
دبیرخانه همایش رسید که از میان آنها ۶۸ مقاله در
شورای علمی همایش پذیرفته شد. چکیده این
مقالات در قالب کتابچه‌ی بر روی پایگاه اطلاع‌رسانی
بنیاد حکمت اسلامی صدرا منتشر و در اختیار
علاقتمندان قرار گرفته است.

با توجه به شرایط ایجاد شده در پی شیوع بیماری
و امکانپذیر نبودن برگزاری حضوری همایش، بیست
و چهارمین همایش ملاصدرا بصورت مجازی برگزار
شد؛ بدین صورت که سخنرانهای منتخب، ضبط و
بمنظور بهره‌گیری مخاطبان، بر روی پایگاه
اطلاع‌رسانی بنیاد حکمت اسلامی صدرا منتشر شد.
کتاب مجموعه مقالات برگزیده همایش، در دست
آماده‌سازی است که بزودی در اختیار علاقتمندان قرار
خواهد گرفت.



عالم را بر اساس ظرایف مهندسی و بتعریف عرفی، طبق قواعد حساب یا بتعبیر قرآنی، «قدر» یا مقدار آفریده است که عین تناسب بین اجزاء خود بوده و بهمین دلیل زیبا و خیر هستند.

پس بهرحال، عالم به هر صورتی که نگاه کنید جلوه‌یی از جلوه‌های الهی است و در آن جمال الهی جلوه‌گری میکند؛ این جمال، گاهی جمال صوری یا بصری نیست بلکه جمال معنوی است: جمالی که به صورت، محدود نمیشود. در خلسه‌هایی که از برخی حکما نقل شده، این زیباییهای معنوی دیده و گزارش شده است. مثلاً از فیثاغورس نقل شده که گاهی در سیر و سلوک خود و شهودی از شهودها، نغمه‌های آسمانی را شنیده بود. حکیم نامدار اسلامی میرداماد - استاد ملاصدرا - نیز حدود چهارصد سال پیش در خلسه‌ها و سفرهای معنوی خود به ملکوت، نغمه‌های آسمانی را شنیده است. او خلسه‌یی داشته که آن را نقل میکند و میگوید در فضای عالم، دیدم که انبوهی از نغمه‌های زیبا در آن پیچیده بحدی که

صفات جمالیه الهی، شامل تمامی جلوه‌های زیباشناختی ذات اقدس است؛ به یک تعبیر، کل عالم هستی که مخلوق اراده الهی است، جلوه‌یی از جلوه‌های وجود و طبعاً دارای زیبایی و جمالی است که در آن ذات اقدس وجود دارد. هر آنچه در عالم هست، با جلوه‌یی از جمال الهی یا جلال الهی همراه است. مجموعه این عالم خیر و حُسن و حکمت است و همه اینها باز به یک معنا به حکمت بر میگردد. چون حکمت به نوعی اعتدال و کمال تعریف شده است و از هر زاویه نگاه کنید، جز کمال در آن دیده نمیشود؛ در حکمت نقص نیست. خداوند حکیم است و حکمت را دوست دارد و آن را بهمراه ادیان بوسیله انبیا و رسلش برای ما فرستاده است. در عین حال، حکمت شامل هرگونه تناسب و کمال بین اجزاء و اعضا (یعنی همان زیبایی) نیز میشود؛ چون زیبایی را حسن نسبت و تناسب بین اعضاء تعریف کرده‌اند. ریاضیات یکی از چیزهایی است که جلوه‌یی از زیبایی طبیعت را نشان میدهد. خداوند، متعال نیز

فردا صدرا

انسان را حیران و هر عاقلی را شیدا می‌کرد. او در اینباره کتابی هم به نام خلسهٔ ملکوتیه نوشته است. یعنی همین عالمی که ما در آن زندگی میکنیم پر از نغمه‌ها و جلوه‌های زیباست و در همه چیز و همه جا میتوان این جلوه‌ها را با چشم نظر و چشم باطن ملاحظه کرد.

در تعریف هنر باید گفت، هنر واقعی هنری است که ناشی از الهام از غیب و مشاهده زیبایی در آن باشد. زیبایی طبیعت جزء تعریف هنر است. در واقع هنر، همان زیبایی‌شناسی است. ادراک صحیح هنری، ادراکی شهودی است نه بصری و محسوس. در فلسفه ادراکات را به ادراکات حسی، خیالی و عقلی تقسیم میکنند.

ادراک حسی، ادراکی است که با حواس پنجگانه انجام میشود؛ بصری، سمعی و... در تعریف ادراکات خیالی، به خیال متصل اشاره میشود. ادراک خیالی صحنه و عرصه‌یی در ذهن و روح انسان است که او در آن میتواند خلاق باشد و خلاقیت کند؛ همانگونه که خداوند در عالم، خلاقیت میکند. عالمی که انسان در آنجا انشاء صورت و عمل میکند و تصویر و مفهوم میسازد، عالم خیال است. ادراک عقلانی، ادراکی است که با عقل سروکار دارد؛ نیرویی که در فطرت بشر هست و ملاک تفکر و استدلال میباشد.

غیر از این سه ادراک، از ادراکات دیگری هم میتوان نام برد، از جمله ادراکات الهامی؛ یعنی با یک سلسله منتزاع از عالم عقل و خیال و حس، حقایقی به انسان الهام میشود. یکی از این الهامات «قوة قدسیه» است که بواسطهٔ آن نوعی از ادراک بصورت حدس در انسان ظاهر میشود؛ بسیاری از کشفیات - اگر نگوئیم همهٔ آنها - نوعی حدس بوده‌اند. حدسیات مرتبط با عالم

واقع، قوة قدسیه نامیده میشود. در این طریق ادراک، انسان به جوهره و اصل عالم که آن را انسان کبیر، روح القدس یا عقل فعال مینامند، متصل میشود. نوع دیگر، الهامات انفعالی است. نوع دیگر، ادراک شهودی است که با آن انسان علم حضوری پیدا میکند و در درون حقیقت (حالا چه حقیقت زیبا باشد، چه چیزهای دیگر)، در عین و ذات و جوهرهٔ آن قرار میگیرد. در این ادراک، مدرک از مدرک جدا نیست؛ مثلاً وقتی شخص ادراک کننده یک سیب را تصور میکند آن را شهود میکند و گوئی احساس میکند که در درون سیب است؛ یعنی هم عین سیب است و هم عین سیب نیست؛ انسان وقتی شهود میکند، در واقعیت بیرون و زیبایی مستغرق میشود، آن را ادراک کرده و از آن توشه‌یی برمیگیرد و در عالم خیال خود ذخیره میکند و بعد آن را بصورتی در عالم حس پدیدار میسازد.

پس هنرمند واقعی کسی است که با پرواز غیرحسی به عالمی غیر از این عالم، آنجا که حقایق عریان هستند، جلوه‌یی از جلوه‌ها را مینیند، بعد آن را بصورت سخن، شعر، کلام یا تصویرنگاری یا موسیقی مطرح میکند. این انشاء گاهی از راه تصویر است، یعنی تصویری که از آن واقعیت برایش ساخته میشود را با تصور شخصی خودش می‌آمیزد و تصویری جدید نشان میدهد. گاهی ادراک و الهامی صوتی است و آن را در آواز و موسیقیش بیان میکند. یک موسیقی پرداز کارش اینست که جلوه‌یی از جلوه‌های زیبایی و نغمه‌های معنوی را نشان بدهد.

هنر واقعی هنری است که هنرمند با الهام آن را دریافته باشد، و جمال حقیقت را با دیده دل دیده و آن جمال را دریافته باشد، همانطور که عارفی مثل

میرداماد در خلسهٔ ملکوتی خود، یک جمال ملکوتی صوتی را میشوند. او میگوید من مدت‌ها بود که در حالت طهارت و ریاضتی خاص، ذکر «المُغنی» یا «المُغنی» را میگفتم؛ مُغنی از ریشهٔ غَنی و غِناست. او در عالم سیر و سلوک بدنبال شکار جلوه‌یی از زیباییهای صوتی می‌رود و فضای زیبای پر آواز و پر نغمه را میشوند و مدهوش میشوند و کتابی هم در اینباره مینویسد.

اینها همه نشانگر اینست که هنرمند میتواند با آن عالم ارتباط داشته باشد و ببیند که آن عالم، جلوه‌یی از هستی است؛ همانطور که زیباست، نشانگر هستی هم هست، چون اصل هستی زیباست و از اینرو هستی مطلق – یعنی وجود مطلق باری تعالی – جامع همهٔ زیباییهاست. ما در وصف خداوند در دعای سحر می‌گوییم: «اللهم انی اسئلك من جمالك بأجمله وکل جمالك جمیل»؛ خداوند جمیل است، خداوند زیباست و همهٔ زیباییها از آن اوست، بنابراین مخلوق او هم باید زیبا باشد.

عارف در این عالم چیزی جز زیبایی نمیبیند؛ در هر رویدادی که اتفاق می‌افتد جلوه‌یی از زیبایی وجود دارد. بهمین دلیل هنرمند در جستجوی خودش در فضای هستی فلسفی گام برمیدارد؛ از اینروست که هنر یکی از شاخه‌های هستی‌شناسی و یکی از رشته‌های فلسفه است. فلسفه واقعی نمیتواند از هنر یعنی کشف و کاشف زیباییهای این عالم دیده‌پوشی کند و آن را جزو مسائل فلسفه میشمارد. واقعاً جا دارد به این مسائل دقت و توجه بیشتری شود.

در واقع برای ارتباط بین هنر و فلسفه فضایی داریم که گسترده است از انواع زیباییهای خلقت و در عرفان بیش از دانشهای دیگر بدنبال این بودند که این زیبایی را بچوبند و برای آن رمزها گذاشته‌اند. رمزهایی که در

ادبیات شاعرانهٔ عرفا دیده میشود، گاهی گیسوست، گاهی ابرو، گاهی چشم، گاهی نگاه و گاهی اعضای زیبای یک صورت. همهٔ اینها نشانگر اینست که هم عارف و هم هنرمند به ریزه‌کاریهای زیبایی این عالم نظر دارند؛ فلسفه هم همینطور است.

در اینباب باید دقت بیشتری شود. ممکن است این سؤال پیش بیاید که اگر سازوکاری برای آنکه هنرمند به شهود دست بیابد وجود دارد، آن سازوکار چگونه است؟ سازوکار آن را در فلسفه بیان کرده‌اند؛ انسان در درون خود قوا و نیروهایی دارد که گاهی اوقات از آن به عقل و گاهی به عشق تعبیر میکنند؛ عشق بدنبال زیبایی است، عقل بدنبال کمال و ارتباطات منطقی و ریاضی صحیح و تناسب بین هر چیزی است؛ حالا یا عمل است یا گفتارست یا هر چیز دیگری.

فلاسفه، دربارهٔ عقل فعال سخن گفته‌اند؛ چه عقل فعال همان انسان کبیر باشد یا بتعبیر شرعیش، روح‌القدس که صادر اول و عقل اول است. در واقع انسان کبیر مجموعهٔ کثرات این عالم است، با همهٔ داشته‌های خود که خداوند به آن عطا کرده است. ما در جهانی بسیار با عظمت زندگی میکنیم که بیشتر آن ماورای عالم ماده است. انسان نیز جزئی از این عالم بلکه جزئی فعال در این عالم است؛ فعل او اعم از عمل خارجی یا گفتار یا حتی پندار – در عالم اثر میگذارد. فعل ما در عالم مثل کسی است که در مقابل کوهی ندا درمیدهد، این ندا در کوه میپیچد و منعکس میشود.

بنابراین یک انسان مثلاً هنرمند، حکیم یا عارف، میتواند از استعداد درونی خود استفاده کند و با عقل فعال یا همان مجموعهٔ عالم کبیر متصل شود. این اتصال همانطور که اشاره شد، اتصال مادی و ظاهری نیست



مهارت، گفته شود. امروز به بعضی از کارهایی که از مهارت برمیخیزد و ناشی از تکرار و تمرین است هم هنر میگویند. این هنری اصطلاحی است. ولی همانگونه که دیدیم هنر واقعی هنری است که برخاسته از شهود و درک معنوی باشد. در برخی از داستانهایی که از شعرا یا نقاشها یا موسیقیدانها و موسیقی نوازها ذکر شده، آمده است که آنها کارشان را از آن خودشان نمیدانستند بلکه آن را ناشی از الهام و کشف میدانستند نه اینکه فقط به مهارتشان بستگی داشته باشد، چون آنها هم مهارت را قبول نداشتند.

بهرحال، ربط هنر به فلسفه در موضوع هستی‌شناسی و زیبایی‌شناسی است و این در هر دو هست؛ هم زیبایی و هم بحث از وجود، آنتولوژی و وجودشناسی. بنابراین ما هنر را جدا از فلسفه نمیدانیم. جا دارد در این زمینه بحثهای زیادی شود. البته چون فرصت نیست من نخواستم بیشتر از این صحبت کنم. یک مقدار هم تکرار کردم تا جایگاه بحث معلوم باشد و نتیجه مورد نظر من نیز بیان شده باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بلکه در واقع در آن غرق و جزو آن میشود، جلوه‌یی از جلوه‌های آن را میبیند، آن جلوه او را شیفته و شیدا میکند و برمیگردد. عارف یک جور آن را بیان میکند و فیلسوف بگونه دیگر، عارف قلم بر میدارد در وصف وجود و عالم موجود مینویسد و شاعر هنرمند آن را بصورت دیگری منعکس میکند.

مسلماً، این توجه، غیر از آن علم و ادراکی است که دانشمند تجربی از کشف و ملاحظه و عکس‌برداری خودش از طبیعت دارد، زیرا ما علم را در فلسفه به دو بخش کلی علم حضوری و علم حصولی تقسیم میکنیم. علم حصولی بصورت گزاره‌هایی در ذهن انسان منعقد میشود و جایگاه آن ذهن است. روح آنها را بعنوان ذخیره و در واقع سخت‌افزاری برای حفظ نرم‌افزارهایی نگه میدارد. اما علم حضوری اینطور نیست. یکی از ویژگیهای هنر، شخصی بودن آن است. علم حضوری هم از این ویژگی برخوردار است، یعنی کلتی ندارد که همه آن را ادراک کنند بلکه شخصی است؛ او میبیند میشوند و ادراک میکند. البته این ادراک پس از آنکه بصورت علم حصولی و گزاره‌های علمی درآمد، عام میشود و همه میتوانند از آن استفاده کنند.

مهم اینست که ما بدانیم این عالم، آن فضای گسترده عالم - که به آن ملکوت یا جبروت میگویند - عالم ماده نیست و ماورای عالم ماده است. این عالم از انواع زیبایی پُر است و هنرمند کسی است که میتواند با روش خاص و شخصی خود، بی‌اعتنا به عالم حس و روشی متکی بر قدرت روح، پرواز کند و به ماورای عالم ماده برود، صیدی بکند و با خودش بیاورد. بهمین دلیل است که هنر ارزش دارد، و به یک معنا هنر، قدسی و مقدس است. اما این هنر، هنری نیست که به کارهای برخاسته از

